

دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس، سخنرانی ۱۷، یعقوب ۵: ۱-۱۵

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید باور در تدریس خود در مورد مطالعه کتاب مقدس به روش استقرایی است. این جلسه ۱۷، یعقوب ۱: ۵-۱۵ است.

اکنون، می‌خواهیم به زیربخش دوم در اولین بخش اصلی یعقوب ۱ برویم، و آن پاسخی به کمبود خرد است.

مورد اول پاسخ به آزمایش‌ها بود که شادی است. حال، پاسخ به کمبود حکمت، دعا است، دعای درخواست حکمت، فصل ۱، آیات ۵ تا ۸. البته ما همین متن را به طور مفصل بررسی کردیم، اما در اینجا به تحلیل دقیق آن می‌پردازیم. توجه داریم که با آیه ۱:۵ الف شروع می‌شود: اگر کسی فاقد حکمت است، که البته علت آن است، بنابراین، آن علت معلول است، باید از خدا بخواهد و با ایمان از خدا بخواهد، نه با شک و تردید.

خب، البته، این به این دو نصیحت منتهی می‌شود. حال، اینجا توجه داریم که این پاراگراف با کلمه کلیدی lack است، lepo، تمام می‌شد lacking in nothing شروع می‌شود. پاراگراف قبلی با lack یا کلمه کلیدی lack lacking in nothing.

اگر کسی فاقد حکمت است، از خدا بخواهد، lepita، و حالا او می‌گوید، اما اگر کسی فاقد حکمت است این نشان می‌دهد که این روش یعقوب برای نشان دادن این است که بین آنچه او در مورد پاسخ به آزمایش‌ها گفته است، شاد باشید، و آنچه اکنون در مورد حکمت می‌گوید، ارتباطی وجود دارد. موهبت حکمت، فرد را قادر می‌سازد تا با شادی با آزمایش‌ها روبرو شود، فرد را قادر می‌سازد تا در آزمون‌ها ایستادگی کند، و ثبات قدم را قادر می‌سازد یا اجازه می‌دهد تا به کمال خود برسد.

به نظر می‌رسد که واقعاً این مفهوم ابزارسازی در اینجا وجود دارد، دقیقاً به این دلیل که در این متن، حکمت به عنوان یک موهبت الهی ارائه شده است. و این موهبت الهی که در چارچوب خواسته‌های الهی قرار می‌گیرد، نشان می‌دهد که این یک موهبت الهی است که اجازه می‌دهد خواسته‌های الهی محقق شوند یا تحقق خواسته‌های الهی را ممکن می‌سازد. حکمت، طبق این متن، آغاز این فرآیند است، زیرا این حکمت از جانب خداوند به دست می‌آید.

این پایان فرآیند نیست. این پایان فرآیندی نیست که در آیه ۴ توصیف شده است، زیرا پایان آن فرآیند از طریق زنجیره ثبات و کمال حاصل می‌شود، در حالی که حکمت در اینجا به عنوان چیزی که توسط خدا به دست می‌آید توصیف شده است، نه به عنوان نتیجه یک فرآیند، بلکه به سادگی با درخواست از خدا توسط خدا به دست می‌آید. بنابراین، این آغاز فرآیند است، نه پایان فرآیند.

این یک پیش‌فرض برای این فرآیند در آیه ۴ است که در مقابل ایستادن در پایان نتیجه فرآیند، عمل کند. به همین دلیل است که می‌گوییم حکمت وسیله است؛ شما ابزار دارید، که وسیله‌ای برای پاسخ مناسب به شادی است، همانطور که در آیات ۲ تا ۴ خواسته شده است. حال، همانطور که می‌گوییم، این ارتباط در اینجا توسط متن نشان داده شده است، اما همچنین توسط عهد عتیق و ارتباطات بین عهدین نیز نشان داده شده است. هم سنت حکمت، به عنوان مثال، ایوب، و هم سنت آخرالزمانی، به عنوان مثال، عهد یوسف یا مکابیان یا مطالب قمران، روشن می‌کنند که حکمت وسیله است، وسیله‌ای الهی برای تحقق خواسته‌های ۴ الهی و به ویژه وسیله‌ای الهی برای تحقق خواسته‌های استقامت است.

این یک مفهوم رایج یهودی است. این نوع حکمت هم به درک یا شناخت ویژگی واقعی و پتانسیل آزمایش‌ها، که یک واقعیت است، کمک می‌کند، هم به درک ویژگی واقعی و پتانسیل آزمایش‌ها، واقعیت، و هم به عمل بر اساس این دانش، شناخت واقعیت و عمل بر اساس واقعیت. درک واقعیت و عمل بر اساس آن، جوهره حکمت است.

حال، به نظرات پیتر دیوید در مورد این متن توجه می‌کنیم؛ او می‌گوید حکمت، دارایی‌ای است که به مؤمن امکان می‌دهد تاریخ را از منظر الهی ببیند و اضافه می‌کند که بر اساس این ادراک عمل کند. آن مهره محترم این را اینگونه بیان می‌کند: چگونه می‌توانم آزمایش‌ها را در نور واقعی‌شان ببینم؟ این به حکمت بالاتری نیاز دارد. حال، نکته اصلی این پاراگراف، البته، این است که این نوع حکمت با دعای ایمان به دست می‌آید.

این امر از طریق دعا به درگاه خدا حاصل می‌شود، و از این رو یک موهبت الهی است، نه ذاتی در انسان‌ها و نه حتی در مسیحیان. در زندگی مسیحی به طور خودکار وجود ندارد. با روح القدس نمی‌آید.

اتفاقاً، از نظر پیامدهای الهیاتی، این به ما یادآوری می‌کند که هر آنچه برای انجام زندگی مسیحی نیاز داریم، در خود رویداد تغییر دین نهفته نیست، بلکه اکتساب [دین] وجود دارد، که کسب فیض پس از تغییر دین حاصل می‌شود و استقامت و پایداری را ممکن می‌سازد. بنابراین، این یک موهبت الهی است، نه ذاتی در انسان‌ها یا حتی در مسیحیان، بلکه ماوراءالطبیعه و متعالی است. اشاره به دعا به درگاه خدا برای این حکمت ممکن است اشاره‌ای به سلیمان، مرد خردمند نمونه، و داستان کسب حکمت او در اول پادشاهان، فصل ۳ باشد. او برای حکمت دعا کرد.

این حکمت را نمی‌توان در هیچ کس جز خدا یافت و از هیچ طریق دیگری جز دعا نمی‌توان به دست آورد. این هم یک موهبت الهی و هم یک موهبت الهی است. به همین دلیل است که می‌گویم این اهمیت دارد که فقط از طریق دعا می‌توان آن را به دست آورد.

این یک هدیه‌ی بخشنده است. این واقعاً بخشی از درک وسیع‌تر کتاب مقدس است که تمام نیازهای نهایی یا برآورده شدن تمام نیازهای نهایی تنها از جانب خدا می‌آید. حال، این مفهوم از حکمت به عنوان یک واقعیت الهی که تنها با توسل به خدا می‌توان به آن دست یافت، این رابطه با فروتنی را در یعقوب توضیح می‌دهد.

برای مثال، در آیه ۱۳ از باب ۳، کیست که در میان شما حکیم و فهمیده باشد؟ بگذارید با زندگی نیک خود، اعمال خود را در فروتنی حکمت و به همین دلیل، با فروتنی نیز نشان دهد. بنابراین، هرگونه پلیدی و رشد و شرارت را کنار بگذارید و با فروتنی، کلام کاشته شده را که قادر به نجات جان‌های شماست، بپذیرید. این در مقابل حکمت دنیوی قرار دارد که به جای فروتنی، خودمحور و خودکفا است.

اما اگر در دل خود حسادت تلخ و جاه‌طلبی دارید، فخر نفروشید و به حقیقت دروغ نگویید. این ۳:۱۴ حکمت از بالا نازل نشده است، بلکه زمینی، غیرروحانی و شیطانی است. زیرا هر جا که حسادت و جاه‌طلبی وجود داشته باشد، بی‌نظمی و هر عمل زشتی وجود خواهد داشت.

این حکمت دنیوی بر حس قدرت، اهمیت و پتانسیل خودمان تأکید دارد و بنابراین با خودخواهی و خودبزرگ‌بینی مرتبط است. حال، در این فرآیند صحبت در مورد کسب حکمت، یعقوب موضوع دعای مؤثر را مطرح می‌کند، موضوعی که در جای دیگری از این کتاب، حتی در بخش‌هایی از کتاب که آن را به طور خاص به حکمت مرتبط نمی‌کنند، مورد توجه قرار گرفته است. اما او به کل موضوع دعا به خودی خود علاقه‌مند است و این موضوع به طور کلی در متن ما معرفی شده است.

البته این موضوع در آیات ۱ تا ۱۰ از باب ۴ و ۱۳ تا ۱۸ از باب ۵ بسط داده شده است. ظاهراً یعقوب دغدغه‌ای برای پرداختن به این موضوع داشته که چرا دعاها مستجاب نمی‌شوند. بنابراین، آنچه او در آیات ۸ تا ۱۰ می‌گوید، به طور کلی در مورد دعا صدق می‌کند، اما به طور خاص به دعا برای کسب حکمت مربوط ۵ می‌شود.

او در اینجا با حکمت شروع می‌کند زیرا این ضروری‌ترین نیازی است که افراد باید برای آن دعا کنند. حال همانطور که گفتم، او ادامه می‌دهد و می‌گوید، در اینجا اولین نصیحت آغاز می‌شود، که عبارت است از درخواست از خدا با تأکید بر «پرثا» یعنی خدا، جهت دعا که الهی است، جنبه الهی، که او این را اثبات می‌کند، که او هم با توصیف شخصیت خدا، که سخاوتمندانه و بدون سرزنش می‌بخشد، و هم با نتیجه، که به او داده خواهد شد، اثبات می‌کند. بنابراین، ما در اینجا با توجه به چیزی در مورد دعا و شخصیت خدا شروع می‌کنیم.

توجه داریم که یعقوب با الهیات، یعنی با آموزه‌های خدا، شروع می‌کند. دلیل اینکه باید از خدا درخواست کرد، شخصیت خداست، به خصوص شخصیت خدا به عنوان بخشنده‌ای که به دیگران می‌بخشد. به فعل مضارع توجه کنید، کسی که سخاوتمندانه و بدون سرزنش می‌بخشد.

است RSV حال، در اینجا دو نکته در مورد خدا گفته شده است. اول، او سخاوتمندانه می‌بخشد. این ترجمه

است. در واقع دو احتمال برای معنی این کلمه وجود دارد. این شامل تعریف اولیه، اتفاقاً، و haplos کلمه همچنین کاربرد کلمه است.

است RSV دو احتمال وجود دارد. یکی سخاوتمندانه است. این ترجمه

این حد بخشش است. او خسیس نیست. احتمال دیگر برای معنی این کلمه این است که به سادگی

یعنی، با سادگی نه پیچیدگی. این از صمیم قلب است. مورد اول به میزان بخشش و مورد دوم به نگرش نسبت به بخشش مربوط می‌شود.

یعنی، از نظر سادگی، از صمیم قلب، بدون ملاحظه ذهنی، بدون تردید، بدون محاسبه، بدون ذهن تقسیم‌شده، میل جامع به بخشش. در واقع فکر می‌کنم در اینجا، تعریف دوم، یعنی سادگی، از صمیم قلب بدون ملاحظه ذهنی، بدون تردید، با ذهن تقسیم‌نشده، و میل جامع به بخشش، در این زمینه که مسئله میزان بخشش نیست، بلکه میل به بخشش است، بهتر می‌گنجد. اما در واقع، البته، هر دو ممکن است دخیل باشند و به یکدیگر مرتبط باشند، زیرا میل کامل به بخشش منجر به بخشش اسراف‌آمیز می‌شود.

حال، همچنین، در اینجا در مورد خدا می‌گوید که این آیه اعلام می‌کند که او بدون سرزنش می‌بخشد. منظور او در اینجا فعل است (ididzo). بدون غر زدن یا شکایت کردن است.

بدون غرغر یا شکایت یا سرزنش. خداوند به درخواست ما به گونه‌ای پاسخ نخواهد داد که ذره‌ای، به کوچکترین میزان، ما را تحقیر کند یا کوچکترین نشانه‌ای از عدم رضایت او داشته باشد. او به درخواست ما از خود به گونه‌ای پاسخ نخواهد داد که ذره‌ای، به کوچکترین میزان، ما را تحقیر کند یا کوچکترین نشانه‌ای از عدم رضایت او داشته باشد.

تعهد خدا به قومش کامل است. تعهد او به بخشش کامل است. ذره‌ای در تمایل خدا به بخشش کم و کاستی وجود ندارد.

حال، این ممکن است در تضاد با بخشندگان انسانی، به ویژه ثروتمندانی که در آیات ۹:۱ تا ۱۱ و به ویژه در آیات ۱:۵ تا ۱۱ توصیف شده‌اند، قرار گیرد که دستمزدی را که به درستی متعلق به کسانی است که برای آنها کار می‌کنند، از خود دریغ می‌کنند. من فقط می‌توانم از نظر دلالت‌ها، که واقعاً به سمت کاربرد هدایت می‌کنند، بگویم که دو چیز وجود دارد که فکر می‌کنم می‌توانیم، دو چیز در میان بسیاری چیزهای دیگر که می‌توانیم از این توصیف خدا در اینجا و نگرش او نسبت به بخشش برداشت کنیم. یکی این است که این موضوع علیه نوعی ایمان سنگری، نوعی نگرش که با خدا چانه می‌زند تا آنچه را که به شدت به آن نیاز داریم از خدا دریافت کند، استدلال می‌کند.

ما مجبور نیستیم با خدا چانه بزنیم. در واقع، حتی فکر کردن به چانه زدن با خدا برای دریافت هدایایی که از او نیاز داریم، توهین به خداست و نشانه‌ای از سوءظن عمیق به فقدان نیکی کامل از جانب خداست. من فکر می‌کنم این همچنین با این ایده که خدا به نوعی نمی‌خواهد ما همه چیزهایی را که نیاز داریم یا حتی به درستی می‌خواهیم، درخواست کنیم، در تضاد است.

پدر خودم که چند سالی است فوت کرده، اما باید بگویم، و من این را در مورد او تحسین می‌کنم، نگرش بسیار سالمی نسبت به حاکمیت خدا داشت. اما فکر می‌کنم چیزی که او در اینجا اشتباه می‌دانست این است که درخواست چیزهایی که کاملاً ضروری یا اساسی نیستند، چیزهایی که برای ما مهم هستند اما اهمیت تکان‌دهنده‌ای ندارند، از خدا نامناسب است، در واقع توهین به خداست. در اینجا، واقعاً، پیشنهاد کاملاً برعکس است، و آن این است که خدا از ما و از درخواست ما از او برای آنچه نیاز داریم و حتی آنچه که می‌خواهیم در یک چارچوب مناسب لذت می‌برد.

حال، او در اینجا به دعا و ویژگی دعا نیز می‌پردازد. او می‌گوید، پس با ایمان درخواست کنید، نه با شک و تردید. این امر از تمرکز بر دعا شونده، یعنی خدا، به دعا کردن منتقل می‌شود.

و البته، به ویژه به شیوهی دعای انسان می‌پردازد. او این را اثبات می‌کند، این بار هم از نظر شخصیت شکاک و هم از نظر نتیجه؛ همانطور که او این نصیحت را با توسل مثبت به شخصیت خدا و نتیجه‌ی مثبت اثبات کرد، اکنون این نصیحت را با توصیف منفی شخصیت شکاک و نتیجه‌ی منفی اثبات می‌کند. نگذارید آن شخص فرض کند که چیزی از اکنون دریافت خواهد کرد، این تعادل بین دعا شونده و دعا و شخصیت خدا با شخصیت دعا، دلالت بر یک مدل رابطه‌ای، شخصی و هم‌افزایی از دعا در مقابل مدل جادویی یا مکانیکی یا آیینی دعا دارد.

دعا و دریافت پاسخ دعا نه خدای مقدس است و نه انسان مقدس، بلکه شامل یک رابطه پویا بین این دو است. مسئله شکل دعا نیست، بلکه پویایی‌های بین فردی است که به دعا مربوط می‌شوند. او می‌گوید تضاد، و توجه داشته باشید که تضاد این است که بگذارید با ایمان و بدون شک پرسد.

باز هم، شما با تضادی مواجه هستید که موضوع را خاص می‌کند. بنابراین، بگذارید با ایمان پرسد، خب، این به طور خاص به چه معناست؟ عدم شک، و ضمناً، دامنه انحصاری، عدم شک. به عبارت دیگر، هیچ بحث درونی در ذهن یا قلب شخص، در مورد دعا، نباید وجود داشته باشد، که در قضاوت به عقب و جلو برود.

این تضاد، ویژگی این ایمان را نشان می‌دهد. ایمان یعنی نداشتن هیچ گونه شکی. این شک به بی‌اعتمادی اساسی و بنیادین به خدا اشاره دارد.

این معنی مخفی است که من اینجا از شک می‌شنوم، بی‌اعتمادی اساسی و بنیادین به خدا. متن این را کاملاً روشن می‌کند، به خصوص بی‌اعتمادی به خوبی خدا و بخشندگی مطلق او، تعهد مطلق او به بخشش. این شک در مورد دریافت یک چیز خاص نیست.

توجه داشته باشید که شکاک به کسی گفته می‌شود که گمان می‌کند آنچه را که درخواست کرده است دریافت نخواهد کرد. می‌توان همزمان هم به خدا شک کرد و هم او را فرض گرفت. در اینجا بین ایمان واقعی و گمان، تضاد وجود دارد.

نه، این یک بی‌اعتمادی اساسی به شخص خداست. کل نگرش این شخص نسبت به خدا دوگانه است. این شخص اصلاً ایمان واقعی به خدا ندارد زیرا این شخص اعتماد به دریافت آنچه از او خواسته می‌شود را از اعتماد به خدا جدا می‌کند.

حال، این شخص به عنوان کسی توصیف شده است که دو دل است. به توصیف مرد دو دل در ۴:۸ توجه کنید. باز هم، اهمیت تفسیر متون همیشه با توجه به زمینه گسترده‌تر کتاب. اما این تنها جایی نیست که به معنای دو دل، نام می‌برد، *dipsuxos* یعقوب از

او در واقع در ۴:۸ این موضوع را بسط می‌دهد. به خدا نزدیک شوید، و خدا به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دست‌های خود را پاک کنید، و ای دو دلان، دل‌های خود را پاک کنید. توجه کنید که در اینجا یک تشابه وجود دارد، به طوری که دو دلان با گناهکاران موازی هستند.

ای گناهکاران، دست‌های خود را پاک کنید، ای دودلان، دل‌های خود را پاک کنید. او به دودلان می‌گوید بدبخت شوید و ماتم بگیرید و گریه کنید. بگذارید خنده‌تان به ماتم و شادی‌تان به اندوه و مانند آن تبدیل شود.

بنابراین، فرد دودل در آیه ۴:۸، گناهکار، ناپاک یا فاسد القلب با دستان آلوده و دشمن خداست. ضمناً، در آن زمینه به آیه ۴:۴ برمی‌گردیم. آیا نمی‌دانید که دوستی با دنیا، دشمنی با خداست؟ بنابراین، هر که بخواهد با دنیای دنیا دوست باشد، خود را با خدا دشمن می‌کند. در این زمینه، فرد دودل به عنوان دشمن خدا، توصیف شده است، نه دوست خدا، بلکه دشمن خدا، کسی که سعی می‌کند در هر دو دنیا امنیت پیدا کند. اگر سعی کنید دوست دنیا و دوست خدا باشید، کسی که سعی می‌کند هم در دنیا و هم در خدا امنیت پیدا کند، و به همین دلیل به عنوان فردی دودل و نیازمند توبه عمیق توصیف شده است.

این شخص کاملاً با خدا که واحد است، ناهماهنگ است. این شخص دو دل است، یک جنگ داخلی در حال حرکت، و از نظر شخصیت با خدای واحد که، اتفاقاً، در یعقوب یک آموزه اساسی یا یک اعتقاد اساسی حقیقت اساسی در مورد خداست، ناهماهنگ است. یعقوب واقعاً عمل می‌کند، به یک معنا، کل کتاب. یعقوب بر اساس الهیات شما عمل می‌کند.

ای اسرائیل، خداوند، خدای ما، خدای واحد است. یعقوب تأکید می‌کند که خدا واحد است، نه فقط به این معنا که خدای دیگری وجود ندارد، بلکه خدا در ذات خود واحد است، او متحد است، او کامل است، او تمام و کمال است و او در هدف واحد است. خدا دو دل نیست، اما این شخص دو دل است و بنابراین کاملاً با خدا هم‌هنگ نیست و هیچ رابطه واقعی با خدا ندارد.

اساس دعای مستجاب شده، رابطه ایمانی است که فرد را به دوست خدا تبدیل می‌کند. ابراهیم به خدا ایمان آورد و این ایمان برای او به عنوان پارسایی محسوب شد و او دوست خدا نامیده شد. بنابراین، اساس دعای

مستجاب شده، رابطه ایمانی است که فرد را به دوست خدا تبدیل می‌کند و باعث می‌شود که آن شخص با خدا به عنوان پدر ارتباط برقرار کند.

پدر نورها نازل می‌شود. بنابراین، در واقع، از نظر یعقوب، هیچ حد وسطی بین ایمان و بی‌ایمانی وجود ندارد.

کسی که شک می‌کند، اساساً ایمانش را از دست داده و همانطور که در فصل چهارم دیدیم، توبه می‌کند حال، او به پاراگراف بعدی، زیربخش بعدی در اینجا، می‌رود و این واقعاً همان چیزی است که ما در مورد شادی و آزمایش‌ها، واکنش به موقعیت تحقیرآمیز استنمار شده، فخر فروشی و تجلیل در مورد آن صحبت کردیم. اکنون، یک بار دیگر، او با نصیحت شروع می‌کند و به اثبات آن می‌پردازد.

بنابراین، این نصیحت واقعاً در آیه نهم یافت می‌شود، بگذارید برادر فروتن به سرافرازی خود و ثروتمند به حقارت خود ببالد. و سپس شما دلیل آن را دارید زیرا مانند گل علف، او نیز از بین خواهد رفت. و سپس او ادامه می‌دهد و این را از طریق مقایسه با جهان طبیعی اثبات می‌کند.

زیرا خورشید با گرمای سوزان طلوع می‌کند و علف را پژمرده می‌کند، گل‌هایش می‌ریزند و زیبایی‌اش از بین می‌رود، ثروتمند نیز در میانه‌ی تلاش‌هایش محو خواهد شد. حال، همانطور که متوجه شدیم، نویسنده در آیات نه و ده با نوعی نصیحت دوگانه در مورد نگرش نسبت به فقر و ثروت شروع می‌کند. و اتفاقاً، فکر می‌کنم وقتی به آیات نه تا یازده می‌رسد، در واقع در مورد یک نوع آزمایش، که آزمایش فقر است، و در مورد دو وسوسه، دو نوع وسوسه که به فقر و ثروت مربوط می‌شود، صحبت می‌کند.

وسوسه‌ای نهفته در فقر وجود دارد، و وسوسه‌ای نهفته در ثروت نیز وجود دارد. اما او در اینجا با یک نصیحت دوگانه در مورد نگرش خود نسبت به فقر و ثروت شروع می‌کند. بخش اول این نصیحت دوگانه نصیحت به برادر فروتن است.

توجه کنید که او از او به عنوان یک برادر فروتن یاد می‌کند. این شخص یک برادر است، یک مسیحی. آنچه او در اینجا می‌گوید در مورد فقرا به طور کلی صدق نمی‌کند، بلکه در مورد فقرای مسیحی است.

است، معمولاً به معنای پست یا فروتن است. بنابراین، این praus حال، اصطلاح فقیر، که در اینجا است. در اینجا واقعاً این سوال مطرح می‌شود که آیا باید poor اصطلاح هم گسترده‌تر و هم محدودتر از آن را به عنوان پست و مانند آن ترجمه می‌کند RSV، ترجمه شود یا البته، و در واقع poor

و من فکر می‌کنم این یک ترجمه‌ی بی‌معنی است. چیزی که اینجا تنش ایجاد می‌کند این است که شما یک تضاد کامل ندارید. شما یک تضاد دارید، اما اعضا دقیقاً هماهنگ نیستند زیرا او در تضاد با افراد فقیر و ثروتمند قرار می‌گیرد.

در واقع، متضاد کلمه فروتن، ثروتمند نیست، بلکه متکبر است. و متضاد کلمه ثروتمند، فروتن نیست، بلکه در مقابل ثروتمندان استفاده tapeinos فقیر است. بنابراین، بسیار جالب است که او در اینجا از کلمه می‌کند.

poor هم گسترده‌تر و هم محدودتر از tapeinos و به همین دلیل است که من اینجا پیشنهاد می‌کنم که است. این واژه از این جهت گسترده‌تر است که شامل نگرش در مقابل جایگاه اجتماعی می‌شود. البته یک فرد می‌تواند فروتن باشد بدون اینکه فقیر باشد.

یک فرد می‌تواند فقیر باشد بدون اینکه فقیر باشد. بنابراین، از این نظر گسترده‌تر از فقیر است. اما از فقیر نیز محدودتر است زیرا می‌توان فقیر بود بدون اینکه فقیر بود.

حال، واضح است که در اینجا عمدتاً فقرای اقتصادی مد نظر هستند، زیرا این برادر فروتن در مقابل، که در اینجا در مقابل ثروتمندان قرار دارد tapeinos ثروتمندان قرار گرفته است. استفاده از اصطلاح نشان می‌دهد که بین فقر و فروتنی و حقارت ارتباطی وجود دارد. یک فرد فقیر بیشتر احتمال دارد که قدرت و پتانسیل انسانی را رد کند و تسلیم خدا و دیگران شود.

و این برای یعقوب مهم است. از این رو، به ارزش والایی که یعقوب برای فروتنی قائل است، توجه می‌کنیم. با فروتنی، کلام کاشته شده را که قادر است جان‌های شما را نجات دهد، بپذیرید، ۱:۲۱.

با زندگی خوبش، بگذارید اعمالش را در حلم و حکمت و فروتنی نشان دهد، که برای یعقوب نیز مهم، ۳:۱۳ است. ۴:۱۶، زبان یک... خب، بگذارید اینجا را ببینم، ۴:۱۶، بله، از نظر فروتنی، اما او فیض بیشتری می‌دهد. بنابراین، می‌گوید که خدا با متکبران مخالفت می‌کند اما به فروتنان فیض می‌بخشد.

و در ۴:۱۰، در برابر خداوند فروتن باشید، و او شما را سرافراز خواهد کرد. و کسانی که فقیر هستند نیز بیشتر احتمال دارد که ایمان داشته باشند، نه تنها قدرت و پتانسیل انسانی را رد کنند و با فروتنی و تواضع تسلیم خدا شوند، بلکه بیشتر احتمال دارد که ایمان داشته باشند. بعداً، یعقوب اصرار خواهد کرد که خدا کسانی را که در جهان فقیر هستند برگزیده است تا در ایمان ثروتمند باشند و وارث پادشاهی باشند که به کسانی که او را دوست دارند وعده داده است.

توجه داشته باشید که هم ایمان به خدا و هم عشق به خدا با فقر مرتبط هستند. و در سنت کتاب مقدس به ویژه مزامیر و سنت حکمت، اغلب بین فقر و تقوا ارتباطی برقرار می‌شود، به طوری که شخص فقیر مترادف با شخص پرهیزگار و مانند آن است. بنابراین، در عهد عتیق، غیرمعمول نیست که فقیر و صالح عملاً در متون به جای یکدیگر استفاده شوند.

و دلیلش این است که تقوا در درجه اول به عنوان اعتماد به خدا درک می‌شود. این همان چیزی است که یعقوب در فصل دوم به آن اشاره می‌کند، زمانی که می‌گوید خدا کسانی را که در این دنیا فقیر هستند برگزیده است تا در ایمان ثروتمند باشند. این تقوا در درجه اول به عنوان اعتماد به خدا، به عنوان ایمان به خدا درک می‌شود.

برای مثال، این را در مزمور ۸۶:۱ و ۲:۲ بیابید. و فقرا بیشتر، فروتنانه، به خدا توکل می‌کنند، زیرا چیز دیگری ندارند که به آن ایمان بیاورند و در آن امنیت پیدا کنند. به یک معنا، وضعیت فقر، فقرا را به خدا بازمی‌گرداند. آنها چیز زیادی ندارند که به آن ایمان بیاورند و در آن امنیت پیدا کنند، بنابراین به ایمان به خدا روی می‌آورند.

البته، در عهد عتیق، کاملاً واضح بود که اگرچه این ارتباط بین فقر و تنگدستی اغلب برقرار می‌شود، اما این ارتباط مطلق نیست. با توجه به فساد عمیق قلب انسان، ممکن است افرادی که چیز دیگری برای قرار دادن ایمان یا اعتماد یا امنیت خود ندارند، چیز دیگری غیر از خدا را برای انجام این کار پیدا کنند. بنابراین، این یک نوع ارتباط مطلق نیست، و به هر حال، فکر می‌کنم به همین دلیل است که شما در اینجا یک نوع تضاد کامل ندارید.

جیمز می‌خواهد بر تنهایی و فروتنی تأکید کند، و تنهایی و فروتنی را به فقر مادی مرتبط می‌داند، اما نمی‌خواهد بین این دو یک هویت مطلق برقرار کند. اما می‌خواهد ارتباط بین این دو را نشان دهد. حال، این واقعیت که

در اینجا قرار دارد، نشان می‌دهد که فقر به ، ptokos در مقابل کلمه‌ای به معنای فقیر مانند ، tapeinos خودی خود خوب یا لزوماً رستگاری‌بخش نیست، بلکه فروتنی و تنهایی روح هستند.

این تنهایی روح با فقر مرتبط است اما با فقر یکسان نیست. فقر معمولاً منجر به تنهایی روح می‌شود اما لزوماً به تنهایی روح منجر نمی‌شود. ضمناً، در این زمینه، مهم است به یاد داشته باشیم که یعقوب در فصل دوم کتابش چه می‌گوید، جایی که افراد نسبتاً فقیر نقش ستمگران کسانی را که حتی از خودشان فقیرتر هستند، بر عهده می‌گیرند، جایی که کسی که فقیرتر از نمازگزاران در جماعت مسیحی است، وارد می‌شود و کسانی که خودشان نسبتاً فقیر هستند، با کسانی که به شدت فقیر هستند بدرفتاری و ظلم می‌کنند.

بنابراین، یعقوب در درجه اول به نگرش تنهایی توجه دارد، اما این نگرش را به وضعیت فقر مرتبط می‌کند و ارتباطی واضح، هرچند نه کاملاً ضروری، می‌بیند. حال، از آن دسته از مسیحیانی که خود را در موقعیت پایینی می‌بینند، خواسته می‌شود که عمل کنند. این نصیحت است.

آنها باید به مقام والای خود ببالند. به تضاد ضمنی که اینجا داریم توجه کنید. افراد فرودست حتی اکنون نیز در جایگاه والایی قرار دارند.

آنها باید به تعالی خود ببالند، و این زمان حال است. نه زمان آینده، بلکه زمان حال، اگرچه البته این نصیحتی است که نوعی جهت‌گیری آینده دارد، اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او در اینجا اساساً آخرت‌شناسی را مد نظر داشته باشد. آنها حتی اکنون در جایگاه والایی قرار دارند.

این به واژگونی اساسی ارزش‌ها در پیام آخرالزمانی عهد جدید اشاره دارد. چیزهایی که از نظر جهانیان بی‌ارزش تلقی می‌شوند، ارزشمندترین چیزها در پادشاهی هستند و در ارتباط با آن، به واژگونی اساسی بخت و اقبال در عهد جدید اشاره دارد که در کل عهد جدید شاهد آن هستید. کسانی که اکنون فقیر و تحت فشار هستند، به بالاترین مقام در آخرالزمان ارتقا خواهند یافت و حتی اکنون نیز در پرتو انتظار آن تعالی آینده زندگی می‌کنند.

بنابراین، شما هم مفهوم واژگونی ارزش‌ها و هم واژگونی بخت و اقبال را دارید که بخشی جدایی‌ناپذیر از فرجام‌شناسی عهد جدید است. در واقع، منظور من از فرجام‌شناسی عهد جدید، فرجام‌شناسی تحقق‌یافته در اینجا است، حضور پادشاهی حتی به شکلی که اکنون در اینجا وجود دارد. البته، این به محدودیت‌های عصر حاضر اشاره دارد.

یعقوب مسیحیانی را که اکنون خود را در جایگاهی پایین می‌بینند، نصیحت می‌کند تا زندگی را از منظر آخرالزمانی واژگونی ارزش‌ها ببینند. این آخرالزمان زمان حال است. خدا ارزش‌ها را بر سرشان آوار کرده است.

آنچه جهان، آنچه انسان‌ها به طور کلی ارزشمند و محترم می‌دانند، در نظر خداوند بی‌ارزش و شرم‌آور تلقی می‌شود، و بخت و اقبال در مقابل دیدگاه دنیوی که فرض می‌کند واقعیت نهایی در ظواهر سطحی اینجا و اکنون نهفته است، وارونه می‌شود. این روش خداست، این کار، به یک معنا، به سخره گرفتن ارزش‌گذاری انسانی و حس بخت و اقبال انسانی. این روش خداست برای اشاره به ویژگی زودگذر، ماقبل آخر و نسبتاً ثانویه عصر حاضر.

بنابراین، به قول ما، افراد فرودست مجبور به عمل کردن می‌شوند. آنها باید به تعالی خود در مقابل تعالی کاذب و آبی ثروتمندان ببالند یا افتخار کنند. این بدان معناست که ابتدا، آنها تعالی حقیقی و نهایی را تشخیص می‌دهند.

جایگاه والا در نظر خداوند چیست و از این منظر، خود و تنهایی‌شان را در مقابل تجلیل کاذب و آبی ثروتمندان، که ظاهر سطحی و زودگذر را در مقابل آنچه واقعی و پایدار است، رد می‌کنند، چگونه می‌بینند؟ اما این همچنین به این معنی است که آنها خود را کاملاً، از جمله از نظر عاطفی، به تعالی حقیقی و نهایی که اکنون تجربه می‌کنند و در آخرت کامل خواهد شد، متعهد می‌کنند و تمام زندگی خود را حول این حقیقت تعالی بخشیدن به فرودستان توسط خداوند متمرکز می‌کنند. البته، در اینجا نیز به طور خاص اجتناب از طمع و میل به تملک را شامل می‌شود.

این بخشی از چیزی است که ما سعی داریم معنای این تعالی را باز کنیم. بگذارید برادر فروتن به تعالی خود ببالد. این امر به طور خاص شامل اجتناب از طمع و تمایل به تملک است، که همیشه وسوسه‌ای از سوی کسانی است که خود را فاقد آن می‌یابند، اجتناب از وسوسه ثروتمند شدن، ۱:۴ تا ۱۰:۱، طمع. همچنین، به طور خاص‌تر، شامل تحمل با شادی و پایداری در برابر ظلم‌ها و مصائبی است که ذاتی این فروتنی هستند، آیات ۱۲ تا ۱۵.

و این شامل انتظار برای اثبات حقانیت خدا علیه کسانی است که از آنها سوءاستفاده می‌کنند، نه اینکه رویکردی خشونت‌آمیز و انتقام‌جویانه نسبت به استثمارگران خود اتخاذ کنند، که یعقوب به آن اشاره می‌کند و تغییرات را در ۵:۶ و دوباره در ۷:۵ تا ۱۱ اعمال می‌کند. حال، در این مرحله، اجازه دهید فقط این مفهوم را بگویم که آنها باید با انتظار برای اثبات حقانیت خدا علیه کسانی که از آنها سوءاستفاده می‌کنند، آنها را غارت می‌کنند، از فقر و آسیب‌پذیری آنها سوءاستفاده می‌کنند، نه اینکه رویکردی خشونت‌آمیز و انتقام‌جویانه، نسبت به استثمارگران خود اتخاذ کنند، در تعالی خود تعالی یابند، همانطور که گفتیم، او این را در فصل ۵ آیات ۶ و ۱۱ شرح می‌دهد، البته نوعی دشواری را در بر دارد. این ممکن است منجر به انفعال و تسلیم در برابر ظلم اجتماعی شود.

کجا آرزویی هست؟ کجا دعوتی برای عدالت اجتماعی در مواجهه با این نوع ظلم به فقرا و آسیب‌پذیران وجود دارد؟ فقط منتظر اقدام خدا باشید. البته بسیاری به این توصیه یعقوب اعتراض می‌کنند و می‌گویند که این راهی برای نگه داشتن فقرا در جای خود است، راهی برای اجازه دادن به بی‌عدالتی که بدون وقفه در جهان ادامه یابد. اما در اینجا، در فصل ۵، به نظر می‌رسد تأکید بر رد واکنش خشونت‌آمیز است.

در واقع، یعقوب به طور قابل توجهی به مسائل فقر می‌پردازد و من فکر می‌کنم این موضوع، به یک دلیل، در فصل ۲، آیات ۱۴ تا ۱۷ مطرح شده است. برادران من، چه سودی دارد اگر کسی بگوید ایمان دارد اما عمل نداشته باشد؟ آیا ایمان او می‌تواند او را نجات دهد؟ اگر برادر یا خواهری لباس نامناسبی پوشیده باشد و غذای روزانه نداشته باشد، و یکی از شما به آنها بگوید: «بروید، گرم و سیر شوید» بدون اینکه مایحتاج بدن را، به آنها بدهد، چه سودی دارد؟ بنابراین، ایمان به خودی خود، اگر عمل نداشته باشد، مرده است. در اینجا او اشاره می‌کند که ایمان واقعی خود را در مراقبت از فقرا، یعنی پرداختن به مسئله نیازهای فقرا و پرداختن به مشکل فقر، نشان خواهد داد.

به نظر من، دلالت این نکته کاملاً واضح است که فرد با پرداختن به مسئله فقر، ایمان خود را ابراز می‌کند مطمئناً با کمک به فقرا، که البته همان چیزی است که در اینجا ذکر شده است، اما همچنین با پرداختن و مواجهه مستقیم با واقعیت‌هایی در جامعه که در وهله اول فقر را ایجاد می‌کنند. بنابراین، در نهایت، به نظر من، اگر به جیمز به عنوان یک کل نگاه کنید، او واقعاً صبر کمی در برابر نوعی انفعال در مواجهه با بی‌عدالتی اجتماعی دارد که صرفاً منتظر عمل خدا می‌ماند و در این میان هیچ کاری نمی‌کند، بلکه در واقع کسی است که از روی ایمان، برای ایجاد تغییر مثبت و نوع تغییر مثبتی که در واقع ریشه‌های مسئله فقر را مورد توجه قرار می‌دهد، اقدام می‌کند. حال، او در اینجا نیز پیش می‌رود و ثروتمندان را نصیحت می‌کند که بگذارید ثروتمندان می‌دهد، اقدام می‌کند. حال، او در اینجا نیز پیش می‌رود و ثروتمندان را نصیحت می‌کند که بگذارید ثروتمندان در تحقیر خود سربلند شوند.

حال، مسئله تفسیری اینجا این است که آیا ثروتمند در اینجا برادر، یک مسیحی نیز هست یا خیر. او در آیه ۹ می‌گوید، بگذارید برادر فروتن به سرافرازی خود ببالد و ثروتمند به تحقیر خود توجه کنید که او نمی‌گوید برادر ثروتمند، اما از سوی دیگر، این تضاد ممکن است نشان دهد که ما باید برادر را تأمین کنیم.

بگذارید برادر فروتن به سرافرازی خود ببالد و در نتیجه، برادر ثروتمند به حقارت خود. حال، می‌توانم در این مورد به جزئیات زیادی پردازم، اما اجازه دهید در اینجا فقط اشاره کنم که محققان کتاب مقدس به طور فزاینده‌ای اهمیت چیزی را که دیدگاه عبارت‌پردازی نامیده می‌شود، درک می‌کنند. به عبارت دیگر، نحوه استفاده از کلمات خاص در یک کتاب.

اتفاقاً کلمه ثروتمند که در یونانی پلوتوس است، کلمه غنی در رساله یعقوب هرگز توسط مسیحیان استفاده نمی‌شود. اما وقتی یعقوب می‌خواهد درباره مسیحیانی که ثروت دارند صحبت کند، به گونه‌ای درباره آنها صحبت می‌کند که از کلمه پلوتوس اجتناب می‌کند. بنابراین، بر این اساس، می‌توانم بگویم که پلوتوس در اینجا در این متن مربوط به ثروتمندان غیرمسیحی است.

برای مثال، او در ۲:۶ خواهد گفت، آیا این ثروتمندان نیستند که به شما ظلم می‌کنند؟ آیا آنها نیستند که شما را به دادگاه می‌کشاند؟ آیا آنها نیستند که به نام شریفی که بر شما خوانده شده، کفر می‌گویند؟ در سراسر یعقوب، ثروتمند پلوتوس برای ستمگران غیرمسیحی، ستمگران ثروتمند، در نظر گرفته شده است. وقتی در یعقوب، در کتاب یعقوب، یعقوب می‌خواهد یک مسیحی با تمکن مالی نسبی را توصیف کند، از استفاده از پلوتوس اجتناب می‌کند. بنابراین، همانطور که گفتم، فکر می‌کنم او در اینجا ثروتمندان غیرمسیحی را در نظر دارد، که اتفاقاً، فکر می‌کنم با نحوه توصیف این شخص در متن اصلی، این موضوع القا می‌شود.

خورشید با گرمای سوزان طلوع می‌کند و علف‌ها را پژمرده می‌کند، گل‌هایش پژمرده می‌شوند و زیبایی‌اش از بین می‌رود. بنابراین، مرد ثروتمند در میانه‌ی فعالیت‌هایش محو خواهد شد. البته، در تمام این‌ها عنصری از طنز و تضاد وجود دارد.

ثروتمندان باید به حقارت خود ببالند. یعنی، آنها باید تشخیص دهند که باید به این واقعیت که چیزی برای فخر کردن ندارند، ببالند. منظور او همین است وقتی که اجازه می‌دهد ثروتمندان به حقارت خود ببالند.

آنها باید به این واقعیت ببالند که چیزی برای افتخار کردن ندارند. آنها باید به این واقعیت ببالند که دقیقاً به عنوان افرادی که دارایی دارند، خوار و ذلیل هستند. به عنوان ثروتمند، خوار و ذلیل هستند.

آنها باید این واقعیت را بپذیرند که ثروت منبع فخر فروشی نیست، بلکه در ساختار ارزشی پادشاهی، منبع غرور نیست، بلکه منبع تحقیر است، که به طور خاص شامل این می‌شود که آنها باید به طور کامل از استثمار فقرا دست بردارند. این بخشی از چیزی است که در اجازه دادن به ثروتمند برای تجلیل از حقارت یا تحقیر خود دخیل است. محتوای خاص این، با توجه به متن گسترده‌تر کتاب، این است که آنها باید به طور کامل از استثمار فقرا دست بردارند، 5: 1 تا 6، که یعقوب ممکن است آن را معمولاً نتیجه ثروت بداند، و دوم، اینکه آنها باید از پیش داوری خود در مورد آینده دست بردارند، 4: 13 تا 17.

حال، من فکر می‌کنم که در آیات ۱۳ تا ۱۷ از باب ۴، او درباره ثروتمندان مسیحی صحبت می‌کند. در این متن، او از کلمه پلوتوس یا ثروت استفاده نمی‌کند، اما با این وجود، او در اینجا درباره خطر ثروت از نظر فرض کردن آینده صحبت می‌کند. اکنون، شما که می‌گویید، امروز یا فردا، به فلان شهر می‌رویم و یک سال را در آنجا می‌گذرانیم و تجارت می‌کنیم و سود می‌بریم، توجه کنید، در حالی که از فردا خبر ندارید.

زندگی شما چیست؟ زیرا شما مانند ابری هستید که برای مدت کوتاهی ظاهر می‌شود و سپس ناپدید می‌گردد. در عوض، باید بگویید، اگر خداوند بخواهد، ما زنده خواهیم ماند و چنین و چنان خواهیم کرد. اما اکنون شما به نادانی خود می‌بالید.

تمام این گونه فخر فروشی‌ها شر است. بنابراین، آنها باید از گمان خود در مورد آینده دست بردارند و بدانند که با وجود ثروتشان، خدا هنوز کسی است که بر هر جنبه‌ای از زندگی آنها کنترل دارد. فریب ثروت یا دارایی این است که چون آنها بر امور مادی کنترل دارند، تمایل دارند باور کنند که بر همه چیز کنترل دارند.

یعقوب می‌خواهد این را اصلاح کند و اصرار دارد که آینده آنها متعلق به خداست. سومین نکته‌ای که مطرح است، به طور خاص‌تر بر اساس زمینه وسیع‌تر در مورد این تجارت ثروتمندان، ثروتمندانی که در تنهایی یا فروتنی خود را ستایش می‌کنند، این است که این امر مستلزم شناخت ارزشی است که خداوند برای فقرا قائل است و جهت‌گیری نگرش‌ها و اعمال آنها نسبت به فقرا حول محور لطف خداوند به فقرا است. همانطور که او در ۲:۵ می‌گوید، خداوند کسانی را که در جهان فقیر هستند برگزیده است تا در ایمان ثروتمند و وارث پادشاهی باشند که به کسانی که او را دوست دارند وعده داده است.

چهارم، این شامل بخشش ایثارگرانه و سهمیم شدن ایثارگرانه آنها با فقرا می‌شود، ۲:۱۴ تا ۱۷. نه صرفاً گفتن به سلامت بروید، گرم و سیر باشید، بلکه دادن چیزهایی که برای بدن لازم است. در قبال فقرا مسئولیت وجود دارد.

حال، نصیحت به ثروتمندان و همچنین به افراد فرودست در اینجا در آیات ۱۰ و ۱۱، ۱۰ ب تا ۱۱ اثبات شده است. این متن از بی‌معنی بودن ثروت سخن می‌گوید و زیبایی موقت را در مقابل نابودی قریب‌الوقوع ناگهانی و قطعی قرار می‌دهد. مقایسه با گل زیبا، تقریباً مطمئناً اوپریا، احتمالاً آنچه ما به عنوان یک آئینمیه و کیکلامن می‌شناسیم، نشان دهنده جذابیت ثروت و زندگی ثروتمندانه و زندگی ثروتمندان، چه از نظر مادی و چه از نظر اجتماعی است.

این زندگی ثروتمندانه، زندگی ثروتمندان، از نظر مادی، چیزی است که فرد از آن لذت می‌برد و آن را تجربه می‌کند، یا به ظاهر زیبا به نظر می‌رسد، اما در ظاهر، جایگاه اجتماعی‌ای را که به او می‌دهد نیز در بر می‌گیرد. اما چنین زیبایی سطحی است. در برابر پرتوهای نافذ خورشید دوام نخواهد آورد.

بنابراین، یعقوب به بی‌معنی بودن ثروت در مواجهه با مرگ اشاره می‌کند. او این کار را اینجا انجام می‌دهد. او آن را در ۴:۱۴ بسط خواهد داد. زندگی شما چیست؟ او در ۴:۱۴ خواهد گفت. زیرا شما مهی هستید که برای مدت کوتاهی ظاهر می‌شود و سپس ناپدید می‌شود.

او در واقع درباره مرگ به عنوان داوری بر ثروتمندان صحبت می‌کند. مرگ به طور اساسی ارزش ثروت را نسبی می‌کند. او این موضوع بی‌معنی بودن ثروت در مواجهه با مرگ را با پژمردن خورشید مقایسه می‌کند که به قدرت خدا و داوری خدا اشاره دارد.

مسیر خورشید و گرمای آن به عنوان امری قطعی و طبیعی ارائه شده است. داوری خدا در فرآیندهای طبیعی، از جمله فرآیند مرگ، منعکس شده است. باز هم، 4: 13-17. این داوری خدا که در خود مرگ آشکار می‌شود، به داوری آخرالزمانی اشاره دارد که خدا بر ثروتمندان متکبر نازل خواهد کرد.

این واقعیت که مرگ، داوری بر اساس بی‌کفایتی ثروت است، در واقع پیش‌بینی‌کننده‌ی داوری آخرالزمانی ثروتمندانی است که فقرا را استثمار می‌کنند، طبق آیات ۱ تا ۱۱ از باب ۵. بنابراین، او در اینجا در آیه ۱۱

می‌گوید، مرد ثروتمند نیز در میانه‌ی تلاش‌هایش محو خواهد شد. او دوباره صحبت می‌کند، او بر ناگهانی بودن مرگ تأکید می‌کند. و احتمالاً در اینجا، البته، همانطور که گفتم، ناگهانی بودن مرگ.

حال، این ما را به زیربخش بعدی در اینجا هدایت می‌کند، که پاسخ به آزمایش‌ها است. او به چگونگی شروع با پاسخ به آزمایش‌ها و شادی برمی‌گردد. اکنون، او در آیات ۱۲-۱۵ به پاسخ به آزمایش‌ها، یعنی تحمل برمی‌گردد.

در اینجا، او با یک عبارت «خوشا به حال کسی که آزمایش را تحمل می‌کند» شروع می‌کند. و باز هم، کلمه مورد استفاده در اینجا «پیراسمون» است.

را در این بخش از یعقوب ۱ کنار هم می‌آورد. او peirasmon و hupomeneo در اینجا، او دو کلمه کلیدی آزمایش، زیرا، او می‌گوید، تاج حیاتی را که خدا، peirasmon، hupomene، کسی است که تحمل می‌کند. به کسانی که او را دوست دارند وعده داده است، دریافت خواهد کرد.

بنابراین، این پاراگراف با یک خوشا به حال آغاز می‌شود، که احتمالاً منعکس کننده‌ی خوشا به حال متی ۵:۱۱ و ۱۲، یعنی خوشا به حال کسانی است که به خاطر عدالت مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند، زیرا پادشاهی آسمان از آن‌هاست. اشاره‌ای وجود دارد، البته، تا حد زیادی بازتاب سنت انجیل، به ویژه انجیل متی در کتاب... در رساله یعقوب.

و با این حال، این نوعی تکرار است که نه چندان نشان می‌دهد که یعقوب انجیل را می‌دانسته، بلکه نویسنده این کتاب انجیل متی را می‌دانسته، اما شاید با گفته‌های عیسی که به متی نیز راه یافته‌اند، آشنا بوده است. در عهد جدید معمولاً به آینده مربوط می‌شود، و همچنین زمینه نزدیک به آن makarios اینجا، کلمه نشان می‌دهد که پادشاهی آخرت شناختی آینده در اینجا در مقابل پادشاهی فعلی استقامت که در فصل ۱ آیات ۲ تا ۴ مورد تأکید قرار گرفته است، مورد تأکید قرار گرفته است. من همچنین به ارتباط این متن با آیات ۵:۷ تا به ویژه پایان ایوب، که در پایان آزمایش‌هایش، با پایداری در مصائبش، نسبت به آغاز، وضعیت بهتری، ۱۱ داشت، اشاره می‌کنم. در واقع، ما فقط آنچه را که او در ۵:۱۱ می‌گوید به یاد می‌آوریم، اینک، ما کسانی را که پایدار بودند، برکت یافته می‌نامیم، که پالومینو هستند، همان زبانی که او در اینجا استفاده می‌کند.

شما از پایداری ایوب شنیده‌اید و هدف خداوند را دیده‌اید، اینکه خداوند چقدر دلسوز و مهربان است، بنابراین، این نیز اشاره‌ای به ایوب است که در پایان آزمایش‌هایش، با پایداری در مصائبش، نسبت به آغاز وضعیت بهتری داشت. او چندین برابر فرزندان و گله و ثروت بیشتری نسبت به آغاز داشت.

همه اینها به ایده پادشاهی متعالی اشاره دارد. تضمین پادشاهی آخرتی آینده که در اینجا شرح داده شده است، مبنایی را برای توصیه به شادی فعلی که البته در آیه ۲ مطرح شده است، فراهم می‌کند. حال، کلمه آزمایش، زیرا وقتی او از آزمایش سریلند بیرون آمد، دوکیموس، به فرآیند آزمایش به عنوان دوکیمئون اشاره نمی‌کند. به ارتباط نزدیک بین این دو کلمه توجه کنید، اما آنها دو کلمه متفاوت هستند.

کلمه آزمایش در اینجا دوکیموس است. این کلمه به فرآیند آزمایش مانند دوکیمئون در آیه ۳ اشاره ندارد، بلکه به نوعی امتحان اشاره دارد که ممکن است فرد در آن قبول شود یا نشود. این امتحان به اندازه فرآیند آزمایش در آیات ۲ و ۳ شامل تطهیر نیست، و به اندازه ارزیابی، شامل تطهیر فرآیند آزمایش نیست.

این تأیید الهی در پایان است. بنابراین، در اینجا تأکید بر پادشاهی آخرالزمانی است. تاج حیات، که در واقع، در یونانی، حالت مفعولی مضاف‌الیه است، تاجی که زندگی است، تاجی که زندگی ابدی است، زندگی ابدی که به عنوان تاج و احتمالاً به عنوان تاج پیروز، تاج پیروزی، درک می‌شود.

پس از پایان مسابقه، معمولاً در دنیای یونانی-رومی، فرد تاج کرفس ریشه‌دار و مانند آن را دریافت می‌کرد. و در اینجا، همانطور که گفتیم، او ممکن است چنین چیزی را در ذهن داشته باشد، اگرچه احتمالاً شما ابهام عمدی در زبان دارید زیرا بخشی از فرجام‌شناسی عهد جدید تأکید بر این است که صالحانی که در پایان وارد سعادت ابدی می‌شوند، سعادت ابدی را از نظر همدستی با مسیح تجربه خواهند کرد، با او سلطنت خواهند کرد. کسانی که به عنوان پاداشی برای فتح خود پیروز می‌شوند، نیز سلطنت خواهند کرد.

اتفاقاً، مردم، مسیحیان، اغلب مسیحیان پرهیزگار، اغلب در مورد آنچه در بهشت انجام خواهیم داد و موارد مشابه حدس می‌زنند. اما چیزی که اغلب در این نوع گمانه‌زنی‌های پرهیزگاران ذکر نمی‌شود، حکومت یا سلطنت است، اما این یک تأکید عمده در کل عهد جدید است. حال، این موضوع در مورد قبولی در آزمون کسی که آزمایش را تحمل می‌کند زیرا وقتی در آزمون ایستاده باشد، تاج حیات را دریافت خواهد کرد، دلالت بر این دارد که خداوند نمی‌داند افراد چگونه پاسخ خواهند داد یا اینکه آیا آنها برای ورود به سعادت ابدی مناسب هستند یا خیر، مگر اینکه واقعاً به آزمایش‌ها و وسوسه‌ها پاسخ دهند.

خدا باید از شایستگی آنها برای پاداش ابدی راضی باشد. اتفاقاً این یک موضوع اصلی در کتاب مقدس است. می‌دانید، وقتی در مورد خلاصه صحبت می‌کردیم، چند روز پیش به عنوان مثال از داوران و به ویژه داوران فصل ۲ استفاده کردیم. فقط می‌خواهم آنچه را که خدا در ۲:۲۱ نقل قول کرده است به شما یادآوری کنم: از این پس هیچ یک از ملت‌هایی را که یوشع هنگام مرگش باقی گذاشت، از پیش روی آنها بیرون نخواهم کرد تا به وسیله آنها اسرائیل را بیازمایم که آیا آنها مانند پدرانشان در راه خداوند گام برمی‌دارند یا نه.

معنای ضمنی این موضوع بسیار واضح است، و آن این است که خداوند واقعاً نمی‌داند مردم چه خواهند کرد تا زمانی که با این نوع آزمایش روبرو شوند، تا خداوند آنها را آزمایش کند تا واقعاً از قلب آنها آگاه شود. و همانطور که گفتیم، شما این را در جاهای دیگر دارید، از جمله، اتفاقاً، پیدایش ۲۲، جایی که خداوند ابراهیم را آزمایش کرد تا ببیند چگونه به این درخواست برای قربانی کردن پسرش اسحاق پاسخ می‌دهد. و شما به یاد دارید که فرشته خداوند، که واقعاً کلام خداوند را بیان می‌کند، پس از اینکه ابراهیم به خوبی عمل کرد و روند قربانی کردن اسحاق را آغاز کرد، چه می‌گوید، حالا می‌دانم.

حالا می‌دانم. البته، این موضوع با کل آموزه، که قطعاً آموزه‌ای کتاب مقدسی است، در تضاد است، آموزه‌ای مبنی بر علم مطلق خداوند، مبنی بر اینکه خداوند همه چیز را می‌داند. و در واقع، تعدادی از آیات کتاب مقدس وجود دارد که در مورد نگاه خداوند به قلب و شناخت خداوند از قلب و مواردی از این قبیل صحبت می‌کند.

اما من فکر می‌کنم آنچه شما اینجا از نظر انسان‌شناسی کتاب مقدس دارید، در واقع مفهوم پیچیدگی پویای، شخصیت انسان است که واقعاً شخصیت خدا را منعکس می‌کند، و آن این است که نوعی خوش‌شانسی نوعی راز، یک راز عمیق وجود دارد که به خود شخصیت تعلق دارد، اینکه خدا شخصیت انسان را چنان آفریده است که خود خدا واقعاً نمی‌داند در اعماق شخصیت انسان، یعنی شخصیت یک انسان، چه چیزی کاملاً وجود دارد، مگر اینکه آن شخص در بوته آزمایش قرار گیرد و اعماق قلب آن شخص در بوته آزمایش آشکار شود. روش فلسفی فنی بیان این است که خدا ممکن است به اصطلاح دانش ذهنی نداشته باشد. به عبارت دیگر، خدا می‌داند مردم چه خواهند کرد، اما او نمی‌داند مردم چه خواهند کرد.

او واقعاً نمی‌داند که اگر با موقعیتی روبرو شویم که هرگز با آن روبرو نخواهیم شد، چه خواهیم کرد. اگرچه در علم پیشین خود، او می‌داند که ما چه خواهیم کرد، فقط زمانی که آزمایش می‌شویم، زمانی که در معرض آزمایش قرار می‌گیریم و مواردی از این دست. من واقعاً فکر نمی‌کنم که این به هیچ وجه به کاهش حاکمیت

خدا یا علم مطلق خدا اشاره داشته باشد، اما آنچه که به آن اشاره دارد، فرمان خدا، اراده خدا برای خلق انسان‌هایی است که واقعاً شخص هستند و شخصیت شخصی خود خدا را منعکس می‌کنند.

و یکی از ویژگی‌ها، یکی از جنبه‌های شخصیت، نوعی پیچیدگی عمیق است، به طوری که حتی خدا هم نمی‌تواند به طور کامل از شخصیت عمیق یک فرد آگاه باشد. خدا این را اراده کرده است. او ما را اینگونه آفریده است.

حتی خدا هم نمی‌تواند آن را بداند، مگر اینکه ما مورد آزمایش قرار بگیریم. و بنابراین شما اهمیت آزمایش را درک می‌کنید. خدا باید مطمئن شود که ما در اعماق وجودمان برای پاداش ابدی آماده‌ایم.

و این آزمایش، راهی است، این آزمایش راهی است که او خود را در آن زمینه راضی می‌کند. خوشا به حال کسی که آزمایش را تحمل می‌کند، زیرا وقتی از آزمایش سربلند بیرون آمد، وقتی از آزمایش سربلند بیرون آمد، تاج حیاتی را که خدا به کسانی که او را دوست دارند وعده داده است، دریافت خواهد کرد. حال آنچه ما آن را تفسیر اصلی می‌نامیم، مسئله تفسیری حیاتی در کل این بخش اول، شامل ابهام پرسموس است. آپراتوس، از آزمایش، از آزمایش یا امتحان از یک سو و از سوی دیگر وسوسه.

این کلمه پرسموس آپراتوس را می‌توان به عنوان آزمایش یا امتحان ترجمه کرد، مثلاً مصائب بیرونی یا وسوسه، یعنی وسوسه‌ی گناه. حال، تعدادی از احتمالات تفسیری در اینجا مطرح شده است، اما احتمالاً حداقل به نظر من، نویسنده از ابهام خود کلمه سوءاستفاده می‌کند. و در این فرآیند، جیمز دو کار انجام می‌دهد.

اولاً، او این کلمه را در دو معنای متمایز، آزمایش‌ها و وسوسه، آزمایش‌ها از یک سو، وسوسه از سوی دیگر یعنی کشاندن به گناه، به کار می‌برد. اما ثانیاً، او از ابهام درون خود کلمه برای اشاره به ارتباط بین آزمایش‌ها از یک سو و وسوسه از سوی دیگر استفاده می‌کند. جیمز تمام مدت استدلال کرده است که تجربه آزمایش‌ها از نظر اخلاقی مهم و به همین دلیل، از نظر اخلاقی تعیین‌کننده است.

یک فرمان مرتبط با آزمایش‌ها وجود دارد: آزمایش‌ها را تحمل کنید، با شادی با آنها روبرو شوید و از آنها به طور مثبت استفاده کنید تا به دلیل آزمایش‌ها از پانیتید. بنابراین، تجربه آزمایش‌ها احتمال گناه را در خود دارد. فراتر از آن، همیشه در آزمایش‌ها وسوسه گناه وجود دارد، یا بهتر بگوییم، همیشه در آزمایش‌ها فرصتی برای وسوسه وجود دارد.

در آزمایش‌ها، فرصتی برای وسوسه وجود دارد. همیشه در آزمایش‌ها، وسوسه گناه وجود دارد، نه وسوسه تحمل، بلکه وسوسه سرپیچی از فرمان خدا. بنابراین، آیه ۱۳ ادامه می‌دهد، هیچ‌کس نباید بگوید چه زمانی وسوسه می‌شود.

«توجه کنید. حال، هیچ‌کس نباید وقتی وسوسه می‌شود بگوید «peirasmus» به کلمه «آزمایش» یا «آپراتوس» (که همان کلمه را به معنای دیگری به کار می‌برد، اما این دو را به هم ربط می‌دهد «apeiratos»). «هیچ‌کس نباید وقتی وسوسه می‌شود بگوید «من توسط خدا وسوسه می‌شوم».

البته این نصیحت است. هیچ‌کس وقتی وسوسه می‌شود، نگویید: «من توسط خدا وسوسه می‌شوم». زیرا او به عنوان دلیل می‌گوید: «خدا را نمی‌توان با بدی وسوسه کرد و خودش کسی را وسوسه نمی‌کند». این کاری است که خدا انجام نمی‌دهد.

وسوسه از اینجا نمی‌آید، اما سپس او جلوتر می‌رود و در مورد منشأ وسوسه صحبت می‌کند. اما هر کسی وقتی وسوسه می‌شود که توسط میل خودش فریب بخورد و وسوسه شود. سپس میل، وقتی که شکل می‌گیرد، گناه را به دنیا می‌آورد و گناه، وقتی که به رشد کامل خود می‌رسد، مرگ را به بار می‌آورد.

به عبارت دیگر، آزمایش‌ها ممکن است از جانب خدا باشند و آزمایش ممکن است از جانب خدا باشد. این همان چیزی است که عهد عتیق بیان می‌کند. این همان چیزی است که پیدایش ۱: ۲۲، بخشی که یعقوب آشکارا با آن آشناست، بیان می‌کند.

خدا آپیراتوس را آزمایش کرد، خدا ابراهیم را آزمایش کرد. آزمایش‌ها ممکن است از جانب خدا باشند، آزمایش‌ها ممکن است از جانب خدا باشند، اما وسوسه، که همان کشیدن به سوی گناه است، کاری از جانب خدا نیست. او هیچ نقشی در این موضوع ندارد.

نمی‌توان خدا را به خاطر این تمایل سرزنش کرد، که البته در مواجهه با آزمایش‌ها، تهدیدی واقعی و نهایی است. نکته اصلی این است که به هیچ وجه نمی‌توان خدا را به خاطر وسوسه سرزنش کرد. مسئولیت گناه و حتی وسوسه گناه، مستقیماً بر دوش خود شخص گذاشته شده است.

حال، یعقوب دو دلیل ارائه می‌دهد، دلیلی برای اینکه چرا خدا نمی‌تواند منبع وسوسه باشد. او به طور سلبی می‌گوید که خدا به بدی وسوسه نمی‌شود. این آیه ۱۳ ب است.

خدا وسوسه‌ناپذیر از شر است. احتمالاً، در متن، نکته این است که فریب دادن کسی به گناه، یعنی وسوسه کردن کسی به انجام کار بد، عملی شیطانی خواهد بود. و خدا نه تنها واقعاً مرتکب شر نمی‌شود، بلکه وسوسه نمی‌شود که مرتکب شر شود.

به عبارت دیگر، خدا حتی وسوسه نمی‌شود که ما را وسوسه کند. بنابراین، نتیجه این است که خدا هیچ کس را وسوسه نمی‌کند. اگر خدا حتی نمی‌تواند وسوسه شود که ما را وسوسه کند، پس بحث از کوچک‌تر به ؛ خدا قطعاً ما را وسوسه نمی‌کند *argumentum authoritytiori*، بزرگ‌تر است.

اما به طور قطع، او با صحبت در مورد منشأ وسوسه، این موضوع را اثبات می‌کند. در اینجا، یعقوب به الهیات یهودی اشاره می‌کند. اینجا است که پیشینه تاریخی واقعاً ضروری است زیرا او در اینجا به الهیات یهودی، به ویژه الهیات بین عهدی و الهیات یهودی قرن اول اشاره می‌کند.

البته، یعقوب یک کتاب مسیحی یهودی است. او به الهیات یهودی اشاره می‌کند که در عهد جدید منعکس شده بود، اما در دوره بین دو عهد به طور کامل بیان شد. و در اینجا، به همین دلیل است که او مفهوم میل را مطرح می‌کند.

اما هر شخصی وقتی وسوسه می‌شود که توسط میل خودش فریب خورده و اغوا شود. پس وسوسه از میل، خودمان ناشی می‌شود، فریب خوردن و اغوا شدن توسط میل. حال، ایده میل، که در عبری «یتزر» است مفهوم میل، یا «یتزر هارا»، میل شیطانی، همانطور که او ترسیم می‌کند، همانطور که در الهیات یهودی برجسته بود، و او از آن بهره می‌برد.

به معنای «به وسیله میل» است. او درباره کشیده *epithumia* حال، باید اشاره کنم که در متن ما، میل یا شدن توسط این یتزر، این میل، یا یتزر هارا، این میل شیطانی صحبت می‌کند. حال، این مفهوم از یتزر به معنای میل بی‌تفاوت و خنثی بود.

به خودی خود، نه خوب بود و نه بد. میلی خنثی و نامتمایز، که اگر کنترل نشود، از حد خود خارج شده و به گناه منجر می‌شود. این یک الهیات یهودی قدیمی و خوب است.

این میل به خودی خود لزوماً شر نیست، اما ذاتی زندگی انسان و ضروری برای زندگی انسان است. این همان چیزی است که واقعاً به زندگی انگیزه یا محرک می‌دهد. اما اگر توسط نیروی دیگری، در یهودیت، معمولاً تورات، قانون یا انگیزه خوب، مهار نشود، منجر به گناه آشکار خواهد شد.

حال، این بدان معناست که گناه، این میل مهارنشده، منشأ خود را در درون خود افراد می‌یابد. یعقوب تأکید می‌کند که مسئولیت وسوسه و گناه به خود افراد تعلق دارد. و در نتیجه، او حتی در اینجا از شیطان نام نمی‌برد.

حال، او از نقش شیطان در گناه آگاه است، همانطور که در آیه ۳:۶ روشن خواهد کرد، زبان عضوی ناصالح است، جهانی در میان اعضای ما، که تمام بدن را آلوده می‌کند، چرخه طبیعت را به آتش می‌کشد، و جهنم آن را به آتش می‌کشد، که تقریباً مطمئناً یک کنایه است، کنایه از شیطان. اما او این را حتی با صراحت بیشتری در آیه ۳:۱۵ روشن خواهد کرد، این حکمت از بالا نازل نمی‌شود، بلکه زمینی، غیرروحانی و شیطانی است. و در آیه ۴:۷، حتی واضح‌تر، پس خود را تسلیم خدا کنید، در برابر شیطان مقاومت کنید، و او از شما خواهد گریخت.

بنابراین، یعقوب در الهیات شر خود، قدرت متعالی شیطان را لحاظ می‌کند، اما نمی‌خواهد شیطان را اینجا معرفی کند. او می‌خواهد سرزنش و مسئولیت گناه و وسوسه گناه را کاملاً بر دوش شخص بگذارد. گناه منشأ خود را در درون خود افراد می‌یابد.

حال، ما اینجا متوجه می‌شویم که یعقوب درگیر یک زنجیره می‌شود. توجه کنید که چگونه او، در اینجا، در پایان این بخش اول در یعقوب ۱، در مورد توصیف زنجیره‌ای صحبت می‌کند که در واقع نقطه مقابل زنجیره‌ای است که در آیه ۴ توصیف کرده است. زنجیره‌ای که در آیه ۴ وجود دارد این است که، بگذارید پایداری تأثیر کامل خود را داشته باشد، خوب، در واقع ۳ و ۴، شما می‌دانید که آزمایش ایمان شما، پایداری را ایجاد می‌کند، و بگذارید پایداری تأثیر کامل خود را داشته باشد، تا شما کامل و بی‌نقص باشید و هیچ کمبودی نداشته باشید. اما به زنجیره کاملاً متفاوتی که اینجا داریم توجه کنید.

هر شخصی وقتی وسوسه می‌شود که توسط میل و هوس خودش فریب می‌خورد، سپس میل وقتی آبتن می‌شود، گناه را به دنیا می‌آورد و گناه وقتی به کمال می‌رسد، مرگ را به بار می‌آورد. باز هم، شما یک فرآیند دارید؛ شما زنجیره دارید، زنجیره علی، اما در اینجا منفی است، همتای زنجیره مثبتی که در آیه ۴ دیدیم. حال بیایید این را کامل کنیم. اولین حلقه در این زنجیره با وسوسه شروع می‌شود.

او می‌گوید وسوسه شامل فریفته شدن توسط این میل، اغوا شدن توسط این میل است. کلمه اینجا است. حالا، این کلمه، بیایید آن را اغوا شده ترجمه کنیم، در واقع تصویری از ماهیگیری *exokaminos* است.

این تصویر، ماهی‌ای را نشان می‌دهد که با یک نخ از آب بیرون کشیده می‌شود، قلاب به آن چسبیده و به داخل کشیده می‌شود. بنابراین، تأکید در اینجا بر فقدان کنترل است. در این حالت، فرد تسلیم این میل می‌شود یا تسلیم آن می‌شود.

فرد کنترل این میل را از دست می‌دهد و به خود اجازه می‌دهد که توسط این میل کشیده شود. حال، وسوسه است *deliazo* همچنین شامل اغوا شدن، اغوا شدن و اغوا شدن نیز می‌شود. کلمه در اینجا

این در واقع از قلمرو شکار می‌آید. تصویر حیوانی است که به وسیله طعمه به دام کشیده شده است. تأکید در اینجا بر لذت آنی است، در واقع مفهوم مسحور شدن توسط این میل، مسحور شدن بدون آگاهی یا نگرانی از عواقب نهایی.

این تصویر کسی است که مجذوب جذابیت هدف مورد نظر خود شده است. این تصویر، جذابیت و قدرت زیاد وسوسه را بدون هیچ آگاهی یا درکی از عواقب آن نشان می‌دهد. این تصویر ما را نسبت به عواقب آن کور می‌کند.

حالا، این واقعاً به دومین پیوند اینجا منتهی می‌شود که او می‌گوید، فراتر از آن، هر شخصی وقتی وسوسه می‌شود، وسوسه می‌شود، توسط میل خود اغوا می‌شود، و سپس وقتی که میل باردار شد، وسوسه می‌شود. در اینجا، یعقوب تصویر را از ماهیگیری و شکار به اغواگر به یک فاحشه تغییر می‌دهد، که احتمالاً از امثال ۱ تا به ویژه فصل‌های ۵ و ۸ و ۹ گرفته شده است، جایی که حکمت به عنوان یک زن نجیب ارائه می‌شود، در ۹، حالی که حماقت به عنوان یک فاحشه، یک فاحشه، که مردان جوان ساده لوح را به اتاق‌های خود می‌کشاند و در آنجا مرگ را برای آنها به ارمغان می‌آورد، ارائه می‌شود. تصویر واقعاً مربوط به رابطه جنسی با یک فاحشه است که در واقع از این میل فرزندی دارد.

یعقوب میلی را که از کنترل خارج شده است، به عنوان یک فاحشه، یا حداقل به عنوان یک زن هرزه و هوسباز که فرزندی نامشروع، فرزند گناه، به دنیا می‌آورد، معرفی می‌کند. این به حلقه سوم منتهی می‌شود. و گناه، وقتی به کمال برسد، مرگ را به ارمغان می‌آورد.

اما در اینجا، در این لینک سوم، یعقوب تأکید می‌کند که گناه پایان نیست. برای این کودک، گناه، که در اینجا به عنوان یک کودک توصیف شده است، رشد می‌کند. شما رشد کامل یا تمام عیار گناه را دارید، آپوتالو.

تمام زشتی و تباهی که در بدو تولد در آن نهفته است، به کمال رشد و شکوفایی می‌رسد. و در آن مرحله، خود، فرزند خود، مرگ، آخرالزمان را به دنیا می‌آورد. و گناه، هنگامی که به کمال می‌رسد، مرگ را به بار می‌آورد.

آپوکوتل اغلب به تولدی شنیع اشاره می‌کرد، چه از نظر اجتماعی، یعنی یک کودک نامشروع، و چه از نظر طبیعی، یعنی تولد یک موجود عجیب و غریب یا هیولا. بنابراین، دوباره، یعقوب این بخش اصلی را در یعقوب ۱ با یک زنجیره، یک زنجیره مثبت، آیه ۴، آزمایش، استقامت، زندگی، آغاز می‌کند، هرچند با یک زنجیره کاملاً متضاد، میل، گناه، مرگ، به پایان می‌رسد. نکته روشن است.

همه افراد در یک فرآیند دخیل هستند. مسئله این است که شما در چه نوع فرآیندی، در چه نوع زنجیره‌ای هستید؟ زنجیره آیات ۳ و ۴، یا زنجیره آیه ۱۵؟ بسیار خوب، بیایید اینجا مکث کنیم و در بخش بعدی به بقیه یعقوب ۱ برگردیم.

من دکتر دیوید باور هستم در تدریسش در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس. این جلسه ۱۷، یعقوب ۱: ۵- است ۱۵.